**جلسه 109-220**

**دو‌شنبه – 17/02/۹7**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به شمول حدیث لاتعاد نسبت به جاهل به حکم بود که مشهور منع کردند از آن. رسیدیم به وجه ثالث که ابداء مانع بود در مقابل شمول حدیث لاتعاد نسبت به جاهل به حکم.

مانع اول صحیحه زراره بود القراءة‌ سنة‌ فمن ترک القراءة متعمدا اعاد الصلاة. که جواب دادیم که متعمد مجمل است، شاید متعمد در مقابل جاهل و ناسی باشد. ‌شبیه صحیحه دیگر زراره که در جهر و اخفات فرمود ان فعل ذلک متعمدا اعاد الصلاة و ان فعل ذلک ناسیا أو ساهیا او لایدری تمت صلاته.

مانع دوم صحیحه منصور بن حازم هست: قلت لابی عبدالله علیه السلام انی صلیت المکتوبة فنسیت ان اقرء فی صلاتی کلها قال ألیس قد اتممت الرکوع و السجود؟‌ آیا رکوع و سجود را بطور تام بجا نیاوری در این نماز؟ قلت بلی قال قد تمت صلاتک اذا کان نسیانا.

گفته می‌‌شود که شرط مفهوم دارد، تمت صلاتک اذا کان نسیانا یعنی لاتتم صلاتک اذا لم یکن نسیانا و این شامل جاهل هم می‌‌شود.

به نظر ما این استدلال هم ناتمام است. چون که مفهوم شرط در صورتی ثابت هست که قرینه نباشد بر این‌که تأکید بر فرض سائل می‌‌خواهد بکند. وقتی سائل می‌‌گوید که صلیت المکتوبة فنسیت ان اقرء فی صلاتی کلها، امام هم می‌‌فرمایند تمت صلاتک اذا کان نسیانا، می‌‌فرماید اگر آنی که تو فرض کردی باشد که ناسی بودی، نمازت صحیح است. آیا مفهوم مطلق دارد که اگر ناسی نبودی نمازت صحیح نیست مطلقا و لو جاهل به حکم بودی در ترک قرائت؟ این عرفی نیست. مخصوصا که ترک القراءة فی جمیع الصلاة از روی جهل متعارف نیست. فنسیت ان اقرء فی صلاتی کلها، ‌این تاکید بر این است که یعنی اذا کان نسیانا تمت صلاته لا اذا کان متعمدا.

[سؤال: ... جواب:] قدرمتیقن از قرائت، ‌قرائت سوره حمد است. ... کسی از روی جهل ترک کند قرائت سوره حمد را این متعارف است؟ ... نمی‌دانست سوره حمد واجب است در نماز؟ همین متعارف نیست. ... حضرت می‌‌خواهند عمد را خارج کنند. ... نکته این است که در فرض سؤال تو نماز صحیح است اما مفهوم مطلق ندارد که نماز در غیر این فرض باطل است مطلقا سواء کنت عالما عامدا أو جاهلا. ... پس این قید فقط برای اخراج جاهل است اذا کان نسیانا؟ جاهل هم که متعارف نیست در بحث قرائت کسی جاهل باشد مگه مراد از قرائت قرائت سوره باشد که این هم بعید است. قرائت سوره می‌‌تواند انسان جاهل باشد ولی قرائت سوره حمد که قدرمتیقن از نسیت ان اقرء فی صلاتی کلها به قول مطلق وقتی می‌‌گوید، یعنی کلا قرائت را فراموش کردم و الا می‌‌گفت نسیت ان اقرء السورة فی صلاتی.

اصل این‌که شرط مفهوم مطلق دارد یا مفهوم فی الجملة‌ دارد خود این بحث اصولی است.

امام قدس سره در اصول می‌‌فرمودند شرط مفهوم مطلق ندارد.

ما هم همین را عرض کردیم. اگر بگویند اذا زلزلت الارض فصل الآیات مفهوم مطلق ندارد که اذا لم یتحقق الزلزال فلایجب صلاة‌ الآیات مطلقا و لو تحقق الخسوف و الکسوف. اذا شربت السم تموت مفهوم مطلق ندارد که اذا لم تشرب السم فلاتموت و لو ضربت السیف علی صدرک، ‌این‌که نیست. مفهوم فی الجملة‌ دارد.

اما [امام] در فقه در کتاب البیع فرمودند که آقا! نمی‌شود که ما بگوییم شرط مفهوم مطلق ندارد، ‌فقهاء تمسک می‌‌کردند به مفهوم شرط.

آقای زنجانی یک زمانی می‌‌فرمود که فرق است بین این‌که شرط را آخر ذکر کنند یا اول ذکر کنند. یک وقت می‌‌گوید اکرم زیدا ان جائک، ‌یک وقت نه، می‌‌گوید ان جائک زید فاکرمه. ان جائک زید فاکرمه مفهوم مطلق ندارد اما اکرم زیدا ان جائک این ظهور دارد که اهتمام داری که تعلیق کنی وجوب اکرام زید را بر فرض مجیئش. اینجا از این قبیل اکرم زیدا ان جائک هست، می‌‌گوید قد تمت صلاتک اذا کان نسیانا.

و لکن به نظر ما شرط مفهوم مطلق ندارد، ‌مفهوم فی الجملة دارد مگر یک قرینه خاصه‌ای باشد و ما در اینجا احساس قرینه خاصه بر این‌که در مقام تحدید است، ‌در مقام نتیجه‌گیری کلی است نمی‌کنیم. علاوه بر این‌که قرینه بر خلاف ذکر کردیم. یعنی کسانی که مثل مرحوم آقای خوئی و استاد قائل به مفهوم مطلق در قضیه شرطیه هستند اینجا هم تمسک نکردند به این جمله شرطیه برای اثبات مفهوم مطلق که لم تتم صلاتک اذا لم تکن ناسیا. نکته‌اش همین است که این ما یصلح للقرینیة دارد که می‌‌خواهد تاکید کند بر فرض سائل.

یک آقایی می‌آید به شما می‌‌گوید که آقا! من ناچار بودم از پول بچه‌ام قرض برداشتم. در جواب بگویند اشکال ندارد اگر ناچار بودی. حالا ممکن است که ناچار نباشد، ‌برای حج بخواهد قرض بردارد، ‌او هم اشکال نداشته باشد که در بعضی از روایات آمده که یحج بمال ولده و لکن حالا فعلا فرض این سائل این بود که من ناچار بودم، ‌جواب این آقا را بدهیم حالا. می‌‌گویم ناچار بودم از پول فرزندم قرض برداشتم می‌‌گوید اشکال ندارد اگر ناچار بودی، عرف مفهوم مطلق نمی‌گیرد که اگر چاره داشتی، ‌اشکال دارد مطلقا و لو در مثل حج با مال ولدت. نه، همچون ظهور عرفی ندارد.

[سؤال: ... جواب:] فرض ترک قرائت در نماز عن جهل بالحکم به این شکل بگوید ترکت القراءة فی صلاتی کلها، ‌این فرض متعارف نیست. فرض متعارف همانی است که عمدا ترک کند یا نسیانا. تاکید بیش از این ظهور ندارد می‌‌خواهد بگوید متعمد نباشی، همینی که خودت گفتی که ناسی باشی.

مانع سوم روایت عبدالله بن الحسن عن جده علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال سألته عمن ترک قراء‌ ام القرآن، این دیگه صریحا گفت قرائت فاتحة الکتاب، ‌قال اذا کان متعمدا فلاصلاة له و ان کان ناسیا فلابأس.

گفته می‌‌شود مفهوم ان کان ناسیا فلابأس یعنی ان لم یکن ناسیا ففیه بأسٌ، ‌مطلق است. ان لم یکن ناسیا ففیه بأس، ‌غیر ناسی اگر ترک کند فاتحة ‌الکتاب را فی صلاته بأس، یعنی نمازش باطل است مطلقا و لو جاهل باشد.

این هم درست نیست. حالا بگذریم از سند حدیث که مشتمل بر عبدالله بن الحسن هست که ما بارها بحث کردیم، ‌توثیق ندارد. قطع نظر از مشکل سند از جهت دلالی ما می‌‌گوییم: دو جمله شرطیه که در خطاب ذکر می‌‌شود یا ظهور در مفهوم مطلق ندارند یا با هم تعارض می‌‌کنند.

مثال بزنم:

می‌گوید سألته عن الدم فی الثوب قال ان کان اقل من الدرهم فصل فیه و ان کان اکثر من الدرهم فلاتصل فیه. خب یک فرض سومی هست: مساوی با درهم. یک درهمی را که ملوّث به خون بود درست گذاشت روی لباسش، آرم این درهم را روی لباسش کرد، نه کم نه زیاد، مساوی درهم. بعضی‌ها گفتند ان کان اقل من الدرهم فصل فیه مفهومش می‌‌گوید لاتصل فی هذا الدم الذی لیس باقل من الدرهم، این یا معارض است با مفهومِ و ان کان اکثر من الدرهم فلاتصل فیه، او هم مفهوم دارد، اگر بیشتر از درهم نبود می‌‌توانی نماز بخوانی، ‌خب این هم بیشتر از درهم نیست یا به نظر ما اصلا ظهور در تقسیم‌بندی دارد این دو جمله شرطیه. می‌‌گوید اگر کمتر از درهم است نماز بخوان، ‌بیشتر از درهم است نماز نخوان، ‌اگر مساوی بود اصلا بحث نکردیم راجع به او، ‌کاری به او نداشتیم. پس یا اصلا ظهور در بیش از تقسیم‌بندی ندارد یا اگر هم ظهور در مفهوم داشت تعارض می‌‌کند مفهوم جمله شرطیه اولی با مفهوم جمله شرطیه ثانیه.

در مانحن‌فیه دو تا جمله شرطیه داریم: ان کان متعمدا فلاصلاة له، مفهومش چیه؟ مفهومش این است که ان لم یکن متعمدا فصلاته صحیحة‌، ان لم یکن متعمدا و لو کان جاهلا. یا متعمد ظهور دارد در مقابل جاهل و ناسی یا مجمل است. مجمل هم بشود خطاب مجمل می‌‌شود، ‌ما یصلح للقرینیة پیدا می‌‌کند این خطاب چون کلام متصل می‌‌شود به یک جمله مجمل. دیگه کل کلام ظهورش مختل می‌‌شود. ان کان متعمدا فلاصلاة‌ له مفهومش این است که ان لم یکن متعمدا فصلاته صحیحة یا این ظهور دارد ان لم یکن متعمدا شامل جاهل می‌‌شود یا مجمل است. اگر شامل جاهل شد غیر متعمد مفهوم جمله شرطیه اولی می‌‌گوید نماز جاهل صحیح است با مفهوم جمله شرطیه و ان کان ناسیا فلابأس تعارض می‌‌کند اگر نگوییم در مقام تقسیم‌بندی است و مفهوم ندارد. اگر مجمل باشد ان کان متعمدا فلاصلاة له باز هم جمله شرطیه ثانیه متصل است به یک کلام مجمل و کلام مجمل کل خطاب را مجمل می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] ‌اگر می‌‌گویید نسیان در مقابل عمد وقتی قرار گرفت آن عمد ظهور پیدا می‌‌کند در غیر ناسی او بحث دیگری است. ما این را قبول نکردیم دیروز هم در صحیحه زراره. متعمد وقتی در مقابل ناسی ذکر می‌‌شود لزوما به معنای من لیس بناس نیست؛ شاید نخواست حکم جاهل را بیان کند چون جاهل در ترک قرائت متعارف نبود، ‌حکم او را بیان نکرد یا افرادی که ترک قرائت می‌‌کنند عالما عامدا ترک می‌‌کنند، می‌‌خواهند خیلی به خدا دردسر ندهند سریع حذف می‌‌کند سوره حمد را یا این‌که ناسیا اما متعارف نیست کسی جاهل باشد به وجوب فاتحة‌ الکتاب در نماز. از این باب نگفتند‌، این فرض جهل را مطرح نکردند.

[سؤال: ... جواب:] سؤال دارد می‌‌کند از جزئیت سوره حمد در حال عجله، می‌‌گوید أیجزیه ان یترک فاتحة‌ الکتاب متعمدا لعجلة؟ حضرت فرمود لایتعمد ذلک، ‌حق ندارد بخاطر عجله سوره فاتحة الکتاب را ترک کند. آخه مگه من به این روایت استدلال کردم؟[[1]](#footnote-1)

مانع چهارم:

مانع چهارم این است، ‌خوب دقت کنید! ما یک سری روایات داریم لسانش این است: من صلی فی النجس علیه الاعادة، ‌من صلی فی ما یؤکل لحمه علیه الاعادة، من زاد فی صلاته علیه الاعادة یا القهقهة تقطع الصلاة. صرفا امر به اتیان یک جزء در نماز نیست [بلکه] بیان این است که اگر ترک بکنی باید اعاده کنی و نمازت باطل می‌‌شود. این روایات لسانش این است که تعاد الصلاة من الصلاة فی النجس او فی ما لایؤکل لحمه و امثال ذلک.

در مقابل، حدیث لاتعاد هست، ‌لاتعاد الصلاة الا من خمس. اگر لاتعاد اعم باشد از عالم عامد نسبت بین این دو تا طائفه یکی حدیث لاتعاد، ‌طائفه دیگر همین روایات که خواندیم، می‌‌شود تباین. چون حدیث لاتعاد می‌‌گوید لاتعاد الصلاة من الاخلال بالسنة، ‌روایاتی داریم راجع به اخلال به سنت، می‌‌گوید من اخل بالسنة اعاد الصلاة، به این لسان نیست ولی به لسان این است که من صلی فی النجس اعاد الصلاة، من صلی فی ما لایؤکل لحمه اعاد الصلاة، من تقهقه فی صلاته انتقضت صلاته. انتقضت صلاته با السنة لاتنقض الفریضة با هم تنافی دارند. می‌‌شود نسبت، ‌تباین. نسبت که تباین شد ما در مورد ناسی دلیل داریم، ‌دلیل خاص داریم که مشمول حدیث لاتعاد است. القراءة سنة فمن نسیها فلاشیء علیه اما راجع به جاهل تعارض مستقر است بین این دو طائفه.

اگر بگوییم نسبت بین این دو تباین نیست [بلکه] نسبت عموم من وجه است، چطور؟ بگویید آقا! این روایات که می‌‌گوید اعاد الصلاة شامل عالم عامد، ناسی، جاهل می‌‌شود اما حدیث لاتعاد از عالم عامد منصرف است، پس مورد افتراق این روایات شد عالم عامد، ‌مورد افتراق حدیث لاتعاد هم شد اخلال به سایر اجزاء و شرائطی که لسانش این نیست که من ترکها اعاد الصلاة. مثل تشهد، در هیچ روایتی نداریم من لم یتشهد فی صلاته اعاد الصلاة. پس این روایات آمره به اعاده مورد افتراقی پیدا کرد اخلال به این واجبات عن علم و عمد است که حدیث لاتعاد کاری به آن ندارد. حدیث لاتعاد هم مورد افتراقی پیدا کرد اخلال به سایر واجباتی که لسان دلیلش لسان من ترکها اعاد الصلاة نیست مثل تشهد، ذکر رکوع، ‌ذکر سجود. در مورد اجتماع که اخلال به این واجبات هست عن جهل بالحکم تعارض و تساقط می‌‌کنند. آن وقت نمی‌توانیم رجوع کنیم به حدیث لاتعاد، باید رجوع کنیم به ادله اولیه اجزاء و شرائط که اقتضاء می‌‌کند نماز واجد اجزاء و شرائط کامل بخوانیم.

این مطلب اگر درست بشود فقط مشکل در جایی ایجاد می‌‌کند که ظاهر خطاب این است که من ترک ذلک اعاد الصلاة ولی اگر بگوییم این مشکل که همگانی نیست و ما احتمال فرق می‌‌دهیم. احتمال می‌‌دهیم صلاة فی النجس عن جهل بالحکم باطل باشد، صلات فی ما لایؤکل لحمه عن جهل بالحکم باطل باشد، قهقهه عن جهل بالحکم باطل باشد‌، ‌این‌هایی که لسانش این بود که من صلی فی النجس اعاد الصلاة، من تقهقه فی صلاته انتقضت صلاته که یعنی اعاد الصلاة اما راجع به ترک قرائت نداریم من ترک القراءة اعاد الصلاة، ‌من ترک التشهد اعاد الصلاة، من ترک ذکر الرکوع و السجود اعاد الصلاة، ‌این‌ها را نداریم. و لذا این مانع رابع تمام نمی‌شود. مانع رابع باید بگوید که احتمال فرق بین این اجزاء و شرائط و موانع نیست. من زاد فی صلاته فعلیه الاعادة، من صلی فی النجس فعلیه الاعادة، من صلی فی ما لایؤکل لحمه فعلیه الاعادة، القهقهة تقطع الصلاة، این‌ها که مشمول حدیث لاتعاد نشد در حال جهل به حکم، ‌بقیه واجبات هم عرفا با این‌ها فرقی نمی‌کند یا فقهیا قول به فصل نداریم.

ممکن است کسی بگوید آقا! در قرائت هم داریم لاصلاة الا بفاتحة الکتاب، ‌این هم با حدیث لاتعاد قابل جمع نیست.

ولی نه، به نظر نمی‌آید لاصلاة الا بفاتحة الکتاب بیش از این‌که بگوید اقرأ الفاتحة فی صلاتک بیش از این ظهور داشته باشد. لسانش لسان امر به اعاده نیست؛ نفی صلات تامه می‌‌کند. ‌ظهور ندارد در این‌که اگر قرائت را ترک کردی نماز را باید اعاده کنی.

[سؤال: ... جواب:] منافات ندارد لاصلاة الا بفاتحة الکتاب حدیث لاتعاد می‌‌گوید القراءة سنة و السنة لاتنقض الفریضة. ... لاصلاة الا بفاتحة‌ الکتاب اما اگر فاتحة ‌الکتاب را ترک کردی نمازت اعاده ندارد. ... یعنی صلات تامه نداری. ... لسان امر است. ... اگر لاصلاة‌ الا بفاتحة الکتاب هم بگویید مفاد عرفیش این است که نماز نیست یعنی باطل است. اگر این را ادعا کنید دیگه قطعا بین قرائت و سایر اجزاء نماز فرقی نیست، عدم الفصلش خیلی واضح نیست. ما روی همه احتمالات بحث را دنبال می‌‌کنیم.

خلاصه مانع رابع این است که گفته می‌‌شود در مقابل لاتعاد الصلاة روایاتی داریم که مفاد عرفیش این است که اعاد الصلاة، من صلی فی النجس اعاد الصلاة، ‌من زاد فی صلاته فعلیه الاعادة. در کنارش هم اگر بگذارید لاصلاة الا بفاتحة الکتاب بگویید معنایش این است که من ترک الفاتحة فی الصلاة لاصلاة له یعنی اعاد الصلاة، این‌ها یک طرف لاتعاد هم یک طرف، گفته می‌‌شود این‌ها با هم تعارض و تساقط می‌‌کنند در مورد جاهل به حکم باید رجوع بکنیم به ادله اولیه شرطیت و جزئیت که عقلا اقتضاء می‌‌کند اعاده این نماز را.

این مانع رابع مهمترین مانع هست.

جواب‌هایی ممکن است از این مانع رابع داده بشود، مهمترین جواب‌ها را عرض می‌‌کنم:

جواب اول جواب مرحوم آقای خوئی است. مرحوم آقای خوئی فرموده ما دو لسان اعاد داریم: یک اعاد داریم در مقام بیان جزئیت و شرطیت است. به جای این‌که بگوید لاتصل فی النجس می‌‌گوید من صلی فی النجس فعلیه الاعادة. فرض نکرده است کسی نماز در نجس خواند بعد بخواهد بگوید حکم ثانویش چیست، اعاده بکند اعاده نکند. نخیر برای این‌که از روز اول مردم بدانند نماز در نجس نخوانند محکم‌کاری کرد گفت من صلی فی النجس فعلیه الاعادة. پس لسان امر به اعاده ظهور دارد در ارشاد به شرطیت و جزئیت یا مانعیت. یک لسان اعاد داریم ناظر است به فرض خلل به اجزاء و شرائط و یا ایجاد مانع، بعد می‌‌خواهد بگوید حال که خلل ایجاد کردی باید این نماز را اعاده کنید یا یک دلیل بگوید اعاده نکنید. این لسان آخری است، این لسان ارشاد به شرطیت یا جزئیت یا مانعیت نیست. این فرض کرده شما اخلال کردید به شرط یا جزء یا ایجاد کردید مانع را، می‌‌خواهید ببینید با این نمازتان چه کار کنید، بعد می‌‌گویند اعد صلات یا لاتعد صلاتک. مرحوم آقای خوئی فرموده من صلی فی النجس اعاد الصلاة این ظهورش این است که می‌‌خواهد ارشاد کند به شرطیت طهارت ثوب فی الصلاة، ‌لاتعاد الصلاة حاکم است بر آن. بطور کلی می‌‌گوید آن چیزهایی که شرط نماز است، جزء نماز است، مانع نماز است، اخلال به آن‌ها از روی علم و عمد اگر نبود، نماز را باطل نمی‌کند. این لاتعاد می‌‌شود حاکم بر آن تعاد. چون آن تعاد الصلاة فی النجس لسان ارشاد به شرطیت طهارت بود، ‌لاتعاد الصلاة لسان نفی شرطیت نیست، فرض کرده یک شرائطی در نماز هست، اخلال شده به آن شرائط، ‌حالا می‌‌گوید اخلال به آن شرائط اگر شرائط غیر از آن پنج چیز باشند مبطل نماز و موجب اعاده نماز نیست و لذا لاتعاد می‌‌شود حاکم بر آن تعاد. نسبت هم که عموم من وجه است نه تباین چون حدیث لاتعاد منصرف است از عالم عامد و یا جاهل متردد. پس نسبت، تباین نیست. عام من وجه که بود در دلیل حاکم و محکوم که نمی‌گویند چون دلیل حاکم با دلیل محکوم عام من وجه است با هم تعارض می‌‌کند. دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم است و لو نسبت‌شان عموم من وجه باشد چون ناظر به اوست.

مرحوم آقای حکیم در جلد اول مستمسک گفته نه، ‌انصافا لاتعاد بر تعاد حاکم نیست. در جلد هفت مستمسک گفته انصافا این لاتعاد الصلاة بر آن تعاد الصلاة که ارشاد به شرطیت است حاکم است.

اما امام قدس سره نه، ‌ایشان من اوله الی آخره فرموده لسان این دو لسان تنافی عرفی است. عرف بین من صلی فی النجس فعلیه الاعادة با لاتعاد الصلاة حاکم و محکومیتی نمی‌فهمد؛‌ در عرض واحد می‌‌فهمد. یکی می‌‌گوید تعاد الصلاة یکی می‌‌گوید لاتعاد الصلاة، لسان واحد است. ‌عرف چه جور لاتعاد الصلاة الا من خمس را حاکم بداند بر آن من صلی فی النجس اعاد الصلاة؟

انصافا اشکال امام اشکال وجیهی هست. ما هر چه فکر می‌‌کنیم حکومت عرفیه‌ای نمی‌بینیم در لسان لاتعاد الصلاة بر لسان اعاد الصلاة و لو ارشاد به شرطیت یا جزئیت یا مانعیت باشد. بالاخره ارشاد است ولی به این لسان؛ لسان مهم است.

پس این جواب ناتمام است.

اشکال دومی هم ما به این جواب که آقای خوئی مطرح کرده داریم که چون فرصت نیست ان‌شاءالله فردا عرض می‌‌کنم.

و الحمد لله رب العالمین.

1. گویا مستشکل روایت را در کتاب وسائل دیده است و الا در مصدر (مسائل علی بن جعفر) فرض عجله در یک روایت دیگر مطرح شده است و صاحب وسائل آن روایت را با روایت مورد بحث در کنار هم قرار داده است. [↑](#footnote-ref-1)